

پارادوکس مور و آگاهی

سید علی کلاتری*

روح الله ابراهیم پور اصفهانی**

چکیده

چکیده: جملات موری جملاتی مانند "P اما من باور ندارم که P" و "P اما من باور دارم که P" هستند که علی‌رغم ممکن‌الصدق بودن محتوای آنها اظهار یا باور به آنها با نوعی پوچی (absurdity) همراه است. بر اساس برخی از خوانش‌های نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی مانند نظریه‌های فکر مرتبه بالاتر (HOT)، ادعا می‌شود باور آگاهانه نسبت به جملات موری ممکن نیست به این معنا که شخص با باور آگاهانه آنها در مجموعه باورهای خود دچار عدم عقلانیت خواهد شد. در این مقاله ابتدا به معرفی نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی و نحوه کاربست آنها در تبیین پوچی اظهار و باور جملات موری پرداخته و سپس استدلال می‌کنیم که رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور بر مبنای چهار نقد قادر به ارائه تبیین قابل قبولی برای پوچی جملات موری نیستند.

کلیدواژه‌ها: پارادوکس مور، پارادوکس معرفتی، عقلانیت، آگاهی، نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی

* دانشیار گروه فلسفه علم پژوهشگاه (نویسنده مسئول)، seyedali.kalantari@gmail.com
** کارشناس ارشد گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، r.ebrahimpouresfahani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۱۲

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه

جرج ادوارد مور (۱۸۷۳-۱۹۵۸) (G. E. Moore) به این نکته مهم پی برد که در اظهار (assertion) جملاتی مثل

۱. باران می بارد اما من باور ندارم که باران می بارد

۲. باران می بارد اما من باور دارم که باران نمی بارد

یعنی جملاتی با صورت منطقی $P \& IB-P$ و $P \& -IBP$ ، نوعی ناهمگونی یا پوچی (absurdity) نهفته است. او ادعا کرد اظهار این نوع جملات علی‌رغم برخورداری از یک محتوای سازگار و محتوایی که ممکن است صادق باشد نمی‌تواند به درستی انجام گیرد (Moore, 1942: 543, 1944:204). به عنوان مثال زمانی که من به عنوان یک اظهارکننده جمله اول را اظهار می‌کنم؛ ابتدا با اظهار قسمت اول این جمله محتوای آن را تصدیق (باران می‌بارد) و سپس با اظهار قسمت دوم آن، باور خود به آنچه پیش از این تصدیق کرده‌ام را منکر می‌شوم (من باور ندارم که باران می‌بارد). بر این اساس در گفته من نوعی ناهمگونی که مور از آن تحت عنوان پوچی در اظهار یاد می‌کند به وجود می‌آید و این در حالی است که محتوای این جمله می‌تواند صادق باشد (یعنی کاملاً ممکن است باران در حال باریدن باشد اما من بنا به دلایلی به این حقیقت باور نداشته باشم).

علاوه بر این، مور به ویژگی‌های دیگری نیز در ساختار این نوع جملات پی برد که شامل عدم تقارن زمانی در زمان‌های حال و گذشته و همچنین عدم تقارن معرفتی اول شخص و سوم شخص این جملات می‌شود. بر طبق این ویژگی‌ها اگر این جملات به جای اینکه در قالب زمان حال بیان شوند به صورت "باران داشت می‌بارید، اما من باور نداشتم که باران داشت می‌بارید" یعنی جملاتی در قالب زمان گذشته بیان شوند آن‌گاه در اظهار این نوع جملات ناهمگونی یا پوچی به وجود نمی‌آید. همچنین اگر این جملات به جای اینکه به صورت اول شخص بیان شوند به صورت "مور باور ندارد که باران می‌بارد، اگرچه حقیقت امر آنست که باران می‌بارد" یعنی جملاتی در قالب حالت سوم شخص اظهار شوند آن‌گاه در اظهار این نوع جملات نیز ناهمگونی یا پوچی به وجود نمی‌آید (Moore, 1993: 208-9). مور ویژگی‌های برشمرده شده برای این نوع جملات که به عنوان جملات موری (Moorean Sentences) شناخته می‌شوند را پارادوکسیکال دانست و برای اولین بار نیز ویتگنشتاین تشخیص جملات موری و پارادوکس گونه بودن ویژگی‌های

منحصر به فرد آن را تحت عنوان پارادوکس مور (Moore's Paradox) نامید (Wittgenstein, 1953).

نکته مهم در مورد پارادوکس مور این است که مور صرفاً به این امر توجه کرده بود که اظهار جملات موری پوچ است اما مشخص شد که نه تنها اظهار این جملات پوچ است بلکه محتوای آن‌ها نیز قابل باور نیستند (Hintikka, 1962 و Sorensen, 1988). به عنوان مثال اگر کسی محتوای گزاره "باران می‌بارد اما من باور ندارم که باران می‌بارد" را باور کند، او در مجموعه باورهای خود دچار ناهمگونی یا پوچی خواهد شد چرا که از طرفی باور کرده است که باران می‌بارد و از طرف دیگر منکر باور خود به این امر شده است. بدین ترتیب می‌توان گفت پوچی جملات موری نه تنها در حالت گفتار یا در سطح زبانی (Linguistic level) (پارادوکس مور در حالت گفتار) بلکه در حالت اندیشه و تفکر یا در سطح روانشناختی (Psychological level) (پارادوکس مور در حالت اندیشه یا تفکر) نیز رخ می‌دهد.

مهم‌ترین پرسشی که در مورد پارادوکس مور مطرح است آن است که منبع پوچی جملات موری چیست و این پوچی چگونه به وجود می‌آید؟ در واقع پرسش مهم آن است که چگونه است که جمله‌ای که می‌تواند محتوای صادقی داشته باشد زمانی که باور یا اظهار می‌شود توأم با باور یا اظهار پوچ و ناهمگونی می‌شود؟ چگونه است که اظهار یا باور به یک جمله موری در زمان حال یا در حالت اول شخص پوچ جلوه می‌کند اما اظهار یا باور همین جمله در زمان گذشته و در حالت سوم شخص پوچ نیست؟ دلیل وجود این عدم تقارن چیست و چگونه می‌توان وجود چنین امری را به درستی تبیین کرد؟

تاکنون رویکردها و نظریه‌های مختلفی در ارتباط با تبیین پوچی این جملات ارائه شده است که هر کدام سعی کرده‌اند با توسل به برخی مفاهیم و آموزه‌ها به سوالات فوق پاسخ دهند. می‌توان با تأکید بر چنین خصوصیتی، رویکردهای تبیینی در مورد پارادوکس مور را در قالب سه دسته رویکردهای اظهاری (Assertoric)، باورمندانه (یا ناظر به باور) (Doxastic) و معرفتی (Epistemic) تقسیم‌بندی کرد^۱. رویکردهای اظهاری نقص جملات موری را در اظهار آن‌ها می‌دانند و با استفاده از برخی نظریات مهم در رابطه با کنش‌گفتاری اظهار و رابطه آن با دیگر مفاهیم مثل باور سعی می‌کنند پوچی این نوع جملات را تبیین کنند. رویکردهای دسته دوم یعنی رویکردهای باورمندانه نقص مهم جملات موری را در عدم باورپذیری آن‌ها جستجو می‌کنند و طرفداران آن ادعا می‌کنند این جملات به دلیل

ساختار خاص و متمایزشان اساساً باورپذیر نیستند و هر یک نیز سعی می‌کنند با استفاده از برخی مفاهیم مرتبط با گرایش گزاره‌ای باور و معیارهای عقلانیت (rationality) پوچی آن‌ها را تبیین کنند. در نهایت رویکردهای دسته سوم را نیز می‌توان رویکردهای معرفتی دانست که طرفداران آن معتقدند جملات موری جملاتی هستند که به لحاظ معرفتی دارای پوچی و ناهمگونی هستند و از این رو با تبیین چگونگی چنین ناهمگونی معرفتی با استفاده از مفاهیم معرفتی مثل توجیه قادر خواهیم بود پوچی آن‌ها را تبیین کنیم.

این مقاله به بررسی و تحلیل یکی از انواع رویکردهای باورمندانه در مورد پارادوکس مور یعنی رویکردهای مبتنی بر مفهوم آگاهی (consciousness) اختصاص دارد. ابتدا در بخش دوم به بیان مهم‌ترین ویژگی‌های رویکردهای باورمندانه و رابطه آن با مفهوم آگاهی پرداخته و نشان می‌دهیم که این رویکردها چگونه اولاً با پذیرش نوعی اولویت تبیینی و در ثانی با استفاده از ارتباطی که میان کنش‌گفتاری اظهار و مفهوم آگاهی برقرار می‌کنند سعی می‌کنند تبیینی برای پارادوکس مور در هر دو حالت گفتار و اندیشه ارائه دهند. در بخش سوم به توضیح نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی (Higher-Order Theories of Consciousness, HO) به عنوان نظریه‌هایی که در تبیین پوچی پارادوکس مور به کار گرفته می‌شود پرداخته و ضمن بررسی تقریرهای مختلف این نظریه‌ها؛ نشان می‌دهیم کدام یک از این تقریرها در تبیین پوچی جملات موری از جانب فیلسوفان مورد استفاده قرار می‌گیرد. سپس در بخش چهارم به توضیح راه حل‌های ارائه شده برای تبیین پارادوکس مور بر اساس رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی پرداخته و با استدلال‌های برخی از انواع این‌گونه رویکردها آشنا می‌شویم. در پایان و در بخش پنجم، استدلال خواهیم کرد که با وجود بسیاری از مزیت‌هایی که این رویکردها از آن برخوردارند این رویکردها حداقل بر مبنای چهار نقد قادر به ارائه تبیین تام و تمامی در مورد پوچی جملات موری نبوده و بنابراین از ارائه راه حل کارآمدی در مورد پارادوکس مور ناتوان هستند.

۲. رویکردهای باورمندانه در مورد پارادوکس مور

رویکردهای باورمندانه در مورد پارادوکس مور ادعا می‌کنند محتوای جملات موری نمی‌تواند به درستی از جانب یک باورمند (Believer) باور شوند چرا که زمانی که شخص بخواهد محتوای جملات موری را باور کند؛ او در مجموعه باورهای خود با نوعی عدم عقلانیت (Irrationality) روبرو شده و برای اجتناب از چنین امری قادر به باور به محتوای

این جملات نخواهد شد. فیلسوفان طرفدار این رویکردها عموماً سعی می‌کنند با استفاده از برخی مفاهیم مرتبط با مفهوم باور از جمله ویژگی دسترسی ما به حالات ذهنی‌مان یعنی معرفت به خود (Self-Knowledge)، هنجارمندی باور (normativity of belief) و مهم‌تر از آن مفهوم آگاهی پوچی جملات موری را تبیین کنند. مدافعان این نوع رویکردها عموماً به دلیل نقش محوری که برای گرایش گزاره‌ای باور در ساختار جملات موری در نظر می‌گیرند قائل به نوعی تقدم تبیینی (Explanatory Priority) میان دو سطح از پارادوکس مور در حالت اندیشه و گفتار هستند. بر این اساس بنا به گفته شومکر از آنجایی که معتقدند «آنچه می‌تواند (به طور منسجم) باور شود آنچه که یک نفر می‌تواند (به طور منسجم) اظهار کند را مقید می‌کند» (Shoemaker, 1996: 76)، تبیین صحیحی از اظهارپذیر نبودن جملات موری را در گرو تبیین صحیحی از باورپذیر نبودن آن‌ها می‌دانند. به بیان دیگر، طرفداران این رویکردها معتقدند به این دلیل که اظهار یک گزاره از جانب یک گوینده می‌تواند برآمده از باور به آن گزاره باشد، با ارائه تبیین کارامدی در مورد پارادوکس مور در حالت اندیشه قادر به ارائه تبیین کارامدی در مورد این پارادوکس در حالت گفتار نیز خواهیم بود.

از جمله مهم‌ترین رویکردهای که تا به حال در مورد پارادوکس مور ارائه شده است و این مقاله به طور خاص قصد پرداختن به آن را دارد رویکردهایی هستند که سعی می‌کنند با استفاده از مفهوم آگاهی تبیین صحیحی از این پارادوکس ارائه دهند. در حالت کلی این نوع رویکردها معتقدند باورآگاهانه نسبت به جملات موری ممکن نبوده و شخص با باور آگاهانه نسبت به این جملات در مجموعه باورهای خود دچار نوعی ناهمگونی یا نقص خواهد شد. این نوع رویکردها فارغ از تفاوت‌هایشان با یکدیگر، پیش از هر چیز با پذیرش ایده تقدم تبیینی باور نسبت به اظهار، پوچی اظهار جملات موری را بر مبنای عدم باورپذیری محتوای این جملات تحلیل می‌کنند. علاوه بر این، این رویکردها ادعا می‌کنند تنها باورهای آگاهانه قابلیت بیان‌پذیری به صورت کلامی (verbally expressiveness) را داشته و باورهای غیرآگاهانه نمی‌توانند به صورت کلامی بیان شوند چرا که اساساً نمی‌توان بیان کلامی از باوری که نسبت به آن آگاهی نداریم ارائه دهیم^۲. به بیان دقیق‌تر، رویکردهای باورمندان‌ی مبتنی بر مفهوم آگاهی عموماً ادعا می‌کنند

از آنجایی که اظهارات موری (Moorean assertions) تنها زمانی که آن‌ها بیانگر باورهای موری (Moorean beliefs) باشند پوچند، و از آنجایی که باورهای موری نیز تنها زمانی

که آن‌ها آگاهانه باشند قابل بیان هستند، می‌توان نتیجه گرفت که اظهارات موری تنها زمانی که بیانگر باورهای موری آگاهانه باشند پوچند (Kriegel, 2004: 103).

بر اساس چنین ایده‌ای، رویکردهای باورمندانه‌ی مبتنی بر مفهوم آگاهی سعی می‌کنند با ارتباطی که میان اظهار یک گزاره و آگاهی از آن برقرار می‌کنند تبیین رضایت‌بخشی از پارادوکس مور در هر دو سطح گفتار و اندیشه ارائه دهند. در واقع استدلال طرفداران این رویکردها شامل دو گام است: در گام اول ادعا می‌شود پوچی جملات موری در حالت گفتار ناشی از پوچی این جملات در حالت باور به این جملات است و در گام دوم ادعا می‌شود از آنجایی که صرفاً باورهای آگاهانه قابلیت اظهار پذیری دارند، زمانی اظهار جملات موری پوچ خواهد بود که این اظهار برآمده از باورهای آگاهانه باشد. این رویکردها عموماً مفهوم آگاهی و حالت ذهنی آگاهانه‌ای که در استدلال خود به کار می‌گیرند را به عنوان برخوردارگی شخص از یک حالت ذهنی مرتبه بالاتر (Higher-Order) نسبت به آن حالت ذهنی در نظر می‌گیرند و به همین دلیل نیز از این نظریه‌ها در مورد مسئله آگاهی تحت عنوان نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی یاد می‌شود. در ادامه ابتدا به شرح و توضیح نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی و تقریرهای مختلفی که از آن ارائه شده است پرداخته و سپس نشان می‌دهیم که چنین ایده‌ای چگونه توسط فیلسوفان مختلف در مورد پارادوکس مور به کار گرفته می‌شود.

۳. نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی

پرسش از چیستی آگاهی و اینکه چه چیزی یک حالت ذهنی را مبدل به یک یک حالت ذهنی آگاهانه می‌سازد همواره دغدغه بسیاری از فیلسوفان بوده و همواره تلاش شده است تبیین صحیحی از این مسئله ارائه شود. از جمله مهم‌ترین پاسخ‌هایی که به پرسش از چیستی آگاهی داده شده است و طرفداران آن ادعا می‌کنند قادرند به خوبی به چنین پرسش‌هایی پاسخ دهند نظریه‌هایی هستند که از آن‌ها به عنوان نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی (HO) یاد می‌شود. این نظریه‌ها در حالت کلی در صورتی یک حالت ذهنی را یک حالت ذهنی آگاهانه قلمداد می‌کنند که این حالت ذهنی همراه با حالت ذهنی دیگری باشد. به بیان دقیق‌تر، یک حالت ذهنی زمانی یک حالت ذهنی آگاهانه خواهد بود که شخص نسبت به این امر که او خود واجد چنین حالت ذهنی است مطلع (aware) باشد. برخلاف این نوع نظریه‌ها، نظریه‌های مرتبه اول آگاهی (First-Order Theories of Consciousness,)

(FO) نیز وجود دارند که آگاهانه بودن یک حالت ذهنی را ذیل هیچ حالت ذهنی دیگر یا اطلاعی از آن تعریف نمی‌کنند. به عنوان مثال نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی معتقدند من تنها زمانی می‌توانم نسبت به درد دندان خودم آگاهی داشته باشم که علاوه بر داشتن چنین دردی، از برخورداری از این درد نیز اطلاع یا حالت ذهنی مرتبه بالاتری داشته باشم اما نظریه‌های مرتبه اول آگاهی، صرف برخورداری از دندان درد از جانب من را موید آگاهی من از این حالت ذهنی می‌دانند.

به طور کلی می‌توان تفاوت مهم نظریه‌های مرتبه بالاتر و نظریه‌های مرتبه اول آگاهی را در شیوه بازنمایی (representation) یک حالت ذهنی دانست. نظریه‌های مرتبه بالاتر، حالت ذهنی مثل M را تنها در صورتی که این حالت ذهنی توسط حالت ذهنی دیگری از شخص بازنمایی شده باشد (Higher-Order Representationalism, HOR) به عنوان یک حالت ذهنی آگاهانه تلقی می‌کنند در حالی که نظریه‌های مرتبه اول فاقد چنین بازنمایی مرتبه بالاتری هستند و در عوض برخورداری شخص از یک حالت ذهنی یا بازنمایی مرتبه اول (First-Order Representationalism, FOR) آن را برای آگاهی داشتن از آن حالت ذهنی کافی می‌دانند. از جمله مهم‌ترین طرفداران نظریه‌های مرتبه بالاتر می‌توان به رزنتال (Rosenthal 1986, 1990, 2004)، جنارو (Gennaro 1993, 1996)، آرمسترانگ (Armstrong, 1981) و لایکن (Lycan 1996, 2004) اشاره کرد و فیلسوفانی مثل درتسک (Dretske, 1995) و تای (Tye, 1995) را نیز می‌توان طرفدار نظریه‌های مرتبه اول آگاهی دانست.

تاکنون تقریرها و صورتبندی‌های مختلفی از نظریه‌های بازنمایی مرتبه بالاتر آگاهی (HOR) ارائه شده است که می‌توان حداقل دو نوع از آن‌ها شامل نظریه‌های ادراک مرتبه بالاتر (Higher-Order Perception Theory, HOP) و نظریه‌های فکر مرتبه بالاتر (Higher-Order Thought Theory, HOT) را از یکدیگر متمایز ساخت. نظریه‌های ادراک مرتبه بالاتر (HOP) شیوه بازنمایی حالت ذهنی مرتبه بالاتر را از طریق تحقق فرایندی شبیه به ادراک (Perception-like) تعریف می‌کنند به این معنا که یک حالت ذهنی تنها در صورتی آگاهانه خواهد بود که همراه با نوعی نظارت و کنترل (monitoring) شبه ادراکی یا حس درونی (inner sense) قرار داشته باشد (Armstrong, 1981 و Lycan 1996, 2004). در واقع این نظریه‌ها مدعی هستند ما به عنوان یک انسان با استفاده از قابلیت‌هایی مثل حس درونی قادر به پویش (scan) حالات ذهنی مرتبه اول خود بوده و از این طریق قادر به تولید حالت‌های

ذهنی مرتبه بالاتری هستیم که چنین امری موجب آگاهی ما از حالات ذهنی خود و محیط پیرامونمان می‌شود.

نظریه‌های فکر مرتبه بالاتر (HOT) نظریه‌هایی هستند که در تبیین پارادوکس مور مورد استفاده قرار می‌گیرند و این نظریه‌ها در صورت‌بندی‌های مختلف خود برخلاف نظریه‌های ادراک مرتبه بالاتر (HOP)، یک حالت ذهنی را تنها در صورتی یک حالت ذهنی آگاهانه قلمداد می‌کنند که فکر مرتبه بالاتری نسبت به آن حالت ذهنی وجود داشته باشد. این نظریه‌ها خوانش‌های مختلفی به خود می‌گیرند (Rosenthal 1986, 1996, Gennaro 1993, 2004) که از جمله شناخته‌شده‌ترین آن‌ها می‌توان به خوانش دیوید رزنتال از نظریه‌های فکر مرتبه بالاتر اشاره کرد که در توضیح این نظریه می‌گوید:

[برطبق نظریه فکر مرتبه بالاتر] ما زمانی از چیزی آگاهی که فکری در مورد آن داشته باشیم. بنابراین یک حالت ذهنی آگاهانه خواهد بود اگر این حالت ذهنی همراه با فکری در مورد آن باشد. وقوع چنین فکر مرتبه بالاتری HOT ما را از آن حالت ذهنی آگاه می‌سازد... به نحو مشابه می‌توان گفت: زمانی که چنین فکر مرتبه بالاتری HOT وجود نداشته باشد ما اطلاعی از برخورداری از آن حالت ذهنی مزبور نداشته و بنابراین آن حالت ذهنی یک حالت ذهنی آگاهانه نخواهد بود. ایده اصلی این نظریه آن است که یک حالت ذهنی تنها و تنها زمانی یک حالت ذهنی آگاهانه است که همراه با یک فکر مرتبه بالاتر HOT مناسب باشد (Rosenthal, 1990: 741).

آنچنان که از گفته رزنتال برمی‌آید بر طبق نظریه‌های فکر مرتبه بالاتر (HOT) یک حالت ذهنی آگاهانه به صرف برخورداری شخص از یک حالت ذهنی به عنوان یک حالت ذهنی آگاهانه شناخته نمی‌شود بلکه شخص باید از اینکه او واجد چنین حالت ذهنی هست نیز اطلاع داشته باشد به این معنا که این حالت ذهنی همراه با یک فکر مرتبه بالاتر مناسب باشد.

۴. پارادوکس مور و رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی

همان‌طور که بیان شد، برخی رویکردهای باورمندان به پذیرش ایده تقدم تبیینی در مورد پارادوکس مور و همچنین با استفاده از رابطه‌ای که میان کنش‌گفتاری اظهار و نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در نظر می‌گیرند سعی می‌کنند به تبیین پوچی جملات موری در هر دو سطح زبانی و روانشناختی آن بپردازند. اکنون با دانستن استدلال طرفداران این رویکردها

مبنی بر چگونگی ارتباط میان اظهار یک گزاره و آگاهی از آن (بخش دوم) و همچنین با شناخت نسبت به تقریرهای مختلف نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی (بخش سوم)، در موقعیتی هستیم که می‌توانیم به توضیح کاربست این مفاهیم در مورد جملات موری و پارادوکس مور بپردازیم.

رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور در حالت کلی ادعا می‌کنند نمی‌توان به نحو معقولی محتوای جملات موری را باور کرد چرا که چنین امری موجب عدم انسجام یا سازگاری میان باورهای شخص شده و در نتیجه شخص قادر به باور این جملات نخواهد بود. از جمله مهم‌ترین طرفداران این نوع رویکردها می‌توان به فیلسوفانی مثل بالدوین (Baldwin, 1990)، رزنتال (Rosenthal, 1995)، کُبس (Kobes, 1995)، کریگل (Kriegel, 2004) و ویلیامز (Williams 1996, 2010) اشاره کرد که هر یک با تقریر خاص خود از مفهوم آگاهی و رابطه آن با جملات موری سعی می‌کنند به ارائه تبیین دقیقی از پارادوکس مور بپردازند. برخی از مهم‌ترین طرفداران این نوع رویکردها با پذیرش تقریری از نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی یعنی نظریه‌های فکر مرتبه بالاتر (HOT)، ادعا می‌کنند از آنجایی که باور آگاهانه مستلزم باور مرتبه بالاتری نیز هست در نتیجه با باور آگاهانه نسبت به جملات موری مجموعه باورهای شخص دچار نوعی تناقض می‌شود و از این رو باور آگاهانه به این نوع جملات ممکن نخواهد بود. به بیان بالدوین:

یک متفکر عقلانی قادر نخواهد بود به طور آگاهانه یک باور موری را اتخاذ کند زیرا پذیرش یک باور به طور آگاهانه شامل هر دوی پذیرش آن باور و مطلع بودن از (و در نتیجه باور داشتن به) این امر است که فرد آن را اتخاذ می‌کند. و هیچ متفکر عقلانی باور نخواهد کرد که یا امر واحدی را هم باور کند و هم قادر به باور به آن نباشد (که این امر مستلزم باور آگاهانه به گزاره P و اینکه فرد به گزاره P باور ندارد است). یا اینکه او امر واحدی را هم باور کند و هم باور نکند (که این امر مستلزم باور آگاهانه به گزاره P و اینکه فرد گزاره P را باور دارد است) (Baldwin, 1990: 230).

بنا به استدلال فوق شخص زمانی می‌تواند به عنوان یک متفکر عقلانی شناخته شود که قادر نباشد به نحو آگاهانه محتوای جملات موری را باور کند و منظور از آگاهی نیز در اینجا برخورداری شخص از باور مرتبه بالاتری نسبت به باور به محتوای جملات موری است. نظریه‌های فکر مرتبه بالاتر تنها در صورتی یک حالت ذهنی را به عنوان یک حالت ذهنی آگاهانه محسوب می‌کنند که شخص نسبت به این حالت ذهنی حالت ذهنی مرتبه

بالاتری داشته باشد. بنابراین می‌توان در مورد باور آگاهانه نیز گفت باور به یک گزاره تنها در صورتی یک باور آگاهانه خواهد بود که فرد واجد باور مرتبه بالاتری نسبت به این حالت ذهنی باشد.

باور آگاهانه (باور مرتبه بالاتر H^OT): شخص به گزاره P به نحو آگاهانه باور دارد تنها در صورتی که او علاوه بر باور به گزاره P، به این که او گزاره P را باور دارد نیز باور داشته باشد.

بر این اساس، با فرض ایده باور مرتبه بالاتر (H^OT) و اصل توزیع باور آگاهانه روی اجزای یک گزاره عطفی؟ می‌توان نشان داد که باور آگاهانه (B^p) نسبت به صورت اول جملات موری (P&~IBP) ممکن نیست. در واقع در باور آگاهانه به این نوع جملات ابتدا فرد نسبت به جزء اول این جملات باور آگاهانه پیدا می‌کند (IB^p) و سپس با باور آگاهانه نسبت به جزء دوم آن (IB^c~IBp) در مجموعه باورهای خود دارای باورهای متناقضی (contradictory beliefs) شده و بنابراین دچار نوعی عدم عقلانیت (IB^p & IB^c~IBp) یا بر طبق استدلال صوری زیر (IBIBp & IB~IBp) می‌شود. در نتیجه فرد برای اجتناب از چنین عدم عقلانیتی قادر نخواهد بود محتوای صورت اول جملات موری را باور کند.

استدلال فوق را می‌توان به زبان منطقی نیز صورتبندی کرد. آنچنان که از تعریف باور مرتبه بالاتر بر می‌آید برای باور آگاهانه داشتن نسبت به یک گزاره نه تنها نیاز است شخص به آن گزاره باور مرتبه اولی داشته باشد بلکه نیاز است او به چنین باوری باور مرتبه بالاتری نیز داشته باشد که می‌توانیم این باور مرتبه بالاتر را با استفاده از نمادگذاری کاستیندا به صورت $xBp \rightarrow \square xBx*Bp$ نشان دهیم (Castenda, 1963). در اینجا عبارت $xBx*Bp$ باید به صورت "x باور دارد که x خودش (به صورت خودآگاهانه) گزاره P را باور دارد" خوانده شود. حال می‌توانیم باور آگاهانه داشتن نسبت به یک گزاره را به صورت $xB^c p \rightarrow (xBp \& xBx(Bp))$ و همچنین قاعده توزیع‌پذیری باور آگاهانه روی اجزای یک گزاره عطفی که در تبیین جملات موری به کار گرفته می‌شوند را به صورت $xB^c(p \& q) \rightarrow (xB^c p \& xB^c q)$ نمادین کنیم. اکنون با استفاده از تعریف منطقی باور مرتبه بالاتر و اصل توزیع باور در مورد باور آگاهانه، قادر خواهیم بود از طریق استدلال زیر غیرعقلانی بودن باور به صورت اول جملات موری (P&~IBP) را نشان دهیم:

پارادوکس مور و آگاهی ۱۷۳

$xB^c p \rightarrow$	باور مرتبه بالاتر (HOT)
	اصل توزیع باور آگاهانه ($B^c \text{ Dist}$)
	$(xBp \ \& \ xBxBp)$
	$xB^c(p \ \& \ q) \rightarrow \square(xB^c p \ \& \ xB^c q)$
1. $IB^c \square p \ \& \ \sim IBp$	فرض
2. $IB^c p \ \& \ IB^c \sim IBp$	۱، اصل توزیع باور آگاهانه
3. $IB^c p$	۲، حذف &
4. $IBp \ \& \ IBIBp$	۳، HOT
5. $IBIBp$	۴، حذف &
6. $IB^c \sim IBp$	۲، حذف &
۷. $IB \sim IBp \ \& \ IBIB \sim IBp$	۶، HOT
۸. $IB \sim IBp$	۷، حذف &
۹. $IBIBp \ \& \ IB \sim IBp$	۵ و ۸، معرفی &

دو صورت جملات موری ($P \ \& \ \sim IBP$ و $P \ \& \ IB \sim P$) گزاره‌های یکسانی را بیان نمی‌کنند و به همین خاطر نیازمند تبیین‌های متفاوتی هستند و دلیل چنین تمایزی را نیز باید در برخورداری آن‌ها از دو جزء کاملاً متمایز $\sim IBP$ و $IB \sim P$ جستجو کرد (Williams, 1979). بر مبنای چنین تمایزی، صورت اول این جملات از آنجایی که بیانگر عدم باور به یک گزاره صادق یا حذف آن است ($\sim IBP$) معمولاً به نام صورت حذفی (omissive) جملات موری شناخته می‌شود. در مقابل، صورت دوم این جملات را نیز از آنجایی که بیانگر باور به یک گزاره کاذب یا ارتکاب یک خطا در باور به یک گزاره است ($IB \sim P$) صورت ارتکابی (commissive) جملات موری می‌نامند. با در نظر داشتن چنین تفاوت‌هایی؛ و همچنین با فرض ایده باور مرتبه بالاتر (HOT) و اصل توزیع باور آگاهانه روی اجزای یک گزاره عطفی، در مورد صورت ارتکابی جملات موری می‌توان گفت در باور آگاهانه به این نوع جملات ابتدا فرد نسبت به جزء اول آن باور آگاهانه پیدا می‌کند ($IB^c p$) و سپس با باور آگاهانه نسبت به جزء دوم آن ($IB^c IB \sim p$) به شیوه‌ای متفاوت با صورت حذفی آن، در مجموعه باورهای خود دارای باورهای خودمتناقض (self-contradictory beliefs) شده و در نتیجه دچار نوعی عدم عقلانیت ($IB^c p \ \& \ IB^c IB \sim p$) یا بر طبق استدلال صوری زیر $IBIBp \ \& \ IBIB \sim p$ می‌شود. در نتیجه فرد برای اجتناب از چنین عدم عقلانیتی قادر نخواهد بود

محتوای صورت ارتكابی جملات موری را باور کند. این استدلال را نیز می‌توان به زبان منطقی به صورت زیر صورتبندی کرد^۴:

- | | |
|--|---------------------------|
| 1. $IB^{\circ} \square p$ & $IB \sim p$) | فرض |
| 2. $IB^{\circ} p$ & $IB^{\circ} IB \sim p$ | ۱، اصل توزیع باور آگاهانه |
| 3. $IB^{\circ} p$ | ۲، حذف & |
| 4. IBp & $IBIBp$ | ۳، HOT |
| 5. $IBIBp$ | ۴، حذف & |
| 6. $IB^{\circ} IB \sim p$ | ۲، حذف & |
| ۷. $IBIB \sim p$ & $IBIBIB \sim p$ | ۶، HOT |
| ۸. $IBIB \sim p$ | ۷، حذف & |
| ۹. $IBIBp$ & $IBIB \sim p$ | ۵ و ۸، معرفی & |

در ادامه باید گفت با توجه به اینکه طرفداران رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور از طرفی می‌پذیرند که آنچه اظهار می‌شود مقید به آن چیزی است که باور شده است (ایده تقدم تبیینی) و از طرف دیگر نیز می‌پذیرند که باور آگاهانه به جملات موری ممکن نیست، در نتیجه طرفداران این نوع رویکردها ادعا می‌کنند هر دو صورت حذفی و ارتكابی جملات موری علاوه بر اینکه به نحو آگاهانه باورپذیر نیستند، اظهارپذیر نیز نخواهند بود و به این ترتیب به ارائه تبیینی برای هر دو سطح زبانی و روانشناختی پارادوکس مور می‌پردازند.

۵. انتقادات به رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور

رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور علی‌رغم همه نکته‌بینی‌ها و ظرافت‌هایی که می‌توان در مورد آن سراغ گرفت با انتقادات زیادی روبرو هستند که این انتقادات پذیرش این نوع رویکردها در تبیین پوچی جملات موری را با چالش‌های بسیاری مواجه می‌سازد. در ادامه در قالب چهار نقد به برخی از این انتقادات اشاره خواهد شد. نقد اول استفاده از مفهوم عقلانیت در تبیین پارادوکس مور را با پرسش‌هایی مواجه می‌سازد چنانچه این نقد مبین این ادعاست که بر خلاف نظر مدافعان این نوع

نظریه‌ها استفاده از مفهوم عقلانیت در تبیین پارادوکس مور نمی‌تواند به عنوان یک شرط کافی برای پوچی جملات موری لحاظ شود. نقدهای دوم تا چهارم شامل مسئله عمومیت یا سنگ، استدلال دور و تسلسل، و آگاهی کودکان و حیوانات ایده محوری استفاده شده در تبیین پارادوکس مور یعنی نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی را هدف می‌گیرند و استدلال می‌شود این نوع نظریه‌ها در مورد آگاهی به دلیل مواجه بودن با چنین پرسش‌های بدون پاسخی نظریه کارآمدی در مورد مفهوم آگاهی نبوده و از این‌رو این نظریه‌ها نمی‌توانند در تبیین پوچی جملات موری به کار گرفته شوند.

نقد اول: ناکافی بودن استفاده از مفهوم عقلانیت در تبیین پارادوکس مور

آنچنان که بیان شد، رویکردهای باورمندانه در مورد پارادوکس مور خصوصا رویکردهای مبتنی بر آگاهی، سعی می‌کنند با استفاده از مفهوم عقلانیت پوچی جملات موری را تبیین کنند به این صورت که ابتدا ادعا می‌شود باورآگاهانه به جملات موری مستلزم باورهای متناقض و کاذبی در مجموعه باورهای فرد می‌شود و سپس ادعا می‌شود بر این اساس فرد در باورهای خود دچار نوعی عدم عقلانیت می‌شود. اما پرسش مهم در این رابطه آن است که آیا استفاده از مفهوم عقلانیت می‌تواند به نحو کافی تبیین‌گر پوچی جملات موری باشد؟ آیا با نشان دادن اینکه باورآگاهانه به این جملات مستلزم عدم عقلانیت صاحب چنین باورهایی می‌شود می‌توان تبیین کافی برای پوچی این جملات ارائه کرد؟ به عبارت دیگر، آیا با نشان دادن اینکه جملات موری باورهایی ضرورتا کاذب هستند در حقیقت نشان می‌دهیم که باور به آن‌ها پوچ است؟ آیا ممکن نیست یک فرد حتی به گزاره‌ها یا باورهایی که ضرورتا کاذب هستند نیز به نحو معقولی باور داشته باشد؟

شاکله اساسی رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی آن است که این رویکردها در صدد نشان دادن این امر هستند که باور به جملات موری در نهایت منجر به باورهای متناقض و ضرورتا کاذبی می‌شود که فرد می‌باید برای اجتناب از هرگونه عدم عقلانیتی در ساختار باورهای خود از آن اجتناب کند و بنابراین ادعا می‌شود نشان دادن این عدم عقلانیت موید پوچی جملات موری نیز هست. برخلاف چنین دیدگاه‌هایی، دآلمیدا (De Almeida 2001, 2007) و چان (Chan, 2010) استدلال می‌کنند اینکه نشان داده شود جملات موری جملاتی ضرورتا کاذبند و بر این اساس باور به این جملات نیز غیرعقلانی است، برای نشان دادن اینکه باور به آن‌ها نیز باور پوچی است کافی نیست چه اینکه می‌توان به درستی و بدون هرگونه پوچی حتی برخی گزاره‌های ضرورتا کاذب را نیز باور

داشت. در واقع نقد مهمی که این رویکردها با آن مواجه هستند آن است که طرفداران این رویکردها گمان می‌کنند با نشان دادن ضرورتا کاذب بودن باور به جملات موری می‌توانند پوچی آنها را نیز تبیین کنند در حالی که می‌توان در عالم علم مثال‌های زیادی را برشمرد که غالبا ادعا می‌شده است گزاره‌های ضرورتا صادقی هستند و بر این اساس باور به آنها نیز پوچ نیست؛ اما بعدا مشخص شده است که این گزاره‌ها گزاره‌های ضرورتا کاذبی بوده‌اند که پیش از اثبات کاذب بودن آنها محتوای آنها به نحو معقول و بدون هرگونه پوچی باور می‌شده است ولی پس از اثبات کاذب بودن آنها مشخص شده است باور به آنها نیز پوچ است. به عنوان مثال چنان به ریاضیدانان پیش از گودل اشاره می‌کند که تا پیش از اینکه او اثبات کند علم حساب اصل‌پذیر (axiomatic) نیست یا ناتمام (incomplete) است، همگی معتقد بودند حساب اصل‌پذیر بوده و از آنجایی که چنین ادعایی را نیز ادعای معقولی می‌یافتند در ادعای خود محق نیز بودند. آنها بدون اینکه گمان کنند دارای باور پوچی در این زمینه هستند به این ادعا باور داشتند اما به یکباره پس از انتشار برهان گودل (Gödel's proof) مشخص شد که برخلاف آنچه که آنها آن را ادعای معقولی می‌یافتند، ادعای اصل‌پذیر بودن علم حساب یک ادعا یا گزاره ضرورتا کاذب بوده است که به نحو معقول و بدون هرگونه پوچی به آن باور داشته‌اند (Chan, 2010: 214-215). بنابراین مثال چنان به خوبی نشان می‌دهد که می‌توان حتی در پذیرش باورها یا گزاره‌هایی که ضرورتا کاذبند در عین حالی که این گزاره‌ها گزاره‌های پوچی باشند معقول نیز بود. بر این اساس باید گفت در مورد جملات پوچی مثل جملات موری نیز نشان‌دادن ضرورتا کاذب بودن آنها و در نتیجه نشان‌دادن نامعقول بودن باور به آنها شرط کافی برای نشان دادن پوچی این جملات نیست.

نقد دوم: مسئله عمومیت یا سنگ

دومین نقدی که می‌توان به رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور وارد دانست نقدی است که ایده اصلی این نوع رویکردها یعنی استفاده از نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی را هدف می‌گیرند. این نقد عموما تحت عنوان مسئله عمومیت (generality problem) یا مسئله سنگ (problem of the rock) در مورد نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی شناخته می‌شود و طرفداران آن ادعا می‌کنند برخورداری از یک حالت ذهنی مرتبه بالاتر خواه به صورت HOP و خواه به صورت HOT آن حالت ذهنی را یک حالت ذهنی آگاهانه نمی‌سازد (Byrne 1997, Goldman 1993). در واقع پرسش منتقدان نظریه‌های مرتبه

بالتر این است که چرا برخورداری از این فکر یا این ادراک که کسی دارای یک حالت ذهنی است آن را آگاهانه می‌سازد؟ به بیان گلدمن:

چگونه ممکن است که برخورداری از یک فراحالت (meta-state) ذهنی نسبت به یک حالت ذهنی مرتبه پایین‌تری که خود از حالت ذهنی دیگری برخوردار نیست به صورت ذهنی (subjectivity) یا به صورت احساسی آگاهی بخش به آن باشد؟ چرا متعلق قصدی یا ارجاعی یک فراحالت بودن، آگاهی‌بخش یک حالت ذهنی مرتبه پایین‌تر است؟ یک سنگ زمانی که کسی باوری در مورد آن داشته باشد آگاهانه نخواهد بود. چرا باید یک حالت روانشناختی مرتبه اول به دلیل داشتن باوری در مورد آن آگاهانه باشد؟ (Goldman 1993, 366)

در واقع در اینجا پرسشی که باید به آن پاسخ داده شود آن است که به عنوان مثال اگر من فکری نسبت به یک سنگ داشته باشم چنین فکری آن سنگ را مبدل به یک سنگ آگاه نمی‌سازد اما چگونه است که اگر من بر طبق نظر طرفداران نظریه‌های مرتبه بالاتر فکری نسبت به یک حالت ذهنی داشته باشم (فراحالت ذهنی)، این حالت ذهنی من مبدل به یک حالت ذهنی آگاه یا آگاهانه می‌شود؟ به عبارت دیگر قطعاً در اینجا متعلق حالت ذهنی مرتبه بالاتر یعنی سنگ با داشتن یک فراحالت در مورد آن تبدیل به یک سنگ آگاه نمی‌شود بلکه دارنده‌ی این فکر مرتبه بالاتر است که فکر آگاهانه‌ای خواهد داشت؛ حال چگونه ممکن است که در مورد یک حالت ذهنی (برخلاف یک سنگ)، داشتن یک حالت ذهنی مرتبه بالاتر آن را مبدل به یک حالت ذهنی آگاهانه سازد؟ بدین ترتیب پرسش از اینکه چگونه برخورداری از یک حالت ذهنی مرتبه بالاتر می‌تواند به نوعی منجر به آگاهی‌بخشی به یک حالت ذهنی دیگر شود پرسش مهمی است که پیش روی طرفداران این نوع نظریه‌ها بوده و نیازمند توضیح است.

طرفداران نظریه‌های مرتبه بالاتر در پاسخ به چنین نقدی با تفاوت قائل شدن میان متعلق‌های یک حالت ذهنی مرتبه بالاتر ادعا می‌کنند متعلق‌های نظریه‌های مرتبه بالاتر در مورد مثال سنگ و متعلق‌های نظریه‌های مرتبه بالاتر در مورد یک حالت ذهنی متفاوت از یکدیگرند به صورتی که متعلق‌های فکر مرتبه بالاتر ذهنی‌اند در حالی که متعلق مثال سنگ غیرذهنی هستند. در نتیجه آن‌ها معتقدند در نظر گرفتن چنین تفاوتی موجب می‌شود همچنان داشتن فکر مرتبه بالاتری نسبت به یک حالت ذهنی آن حالت ذهنی را یک حالت ذهنی آگاهانه سازد (Rosenthal 1990, Gennaro 2005). برخلاف نظر طرفداران چنین

پاسخی، این پاسخ نیز پرسش‌های دیگری را در مورد رضایت‌بخش بودن این نظریه به پیش می‌کشد: آیا واقعا با در نظر گرفتن چنین تفاوتی در مورد نوع یک متعلق بازنمایی شده این امر موجب آگاهی بخشی به متعلق این بازنمایی می‌شود؟ آیا نه این است که آنچه در مورد نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی مهم است شیوه بازنمایی یک متعلق است و نه ذهنی یا عینی بودن یک متعلق بازنمایی شده؟ علاوه بر این، پرسش مهم‌تر در این رابطه آن است که اساسا چگونه داشتن یک فکر مرتبه بالاتر می‌تواند آگاهی بخش یک فکر مرتبه پایین‌تر باشد؟ چه چیزی موجب چنین آگاهی بخشی می‌شود؟ بر این اساس به نظر می‌رسد چنین پرسش‌های بدون جوابی در مورد مسئله عمومیت یا مسئله سنگ نشان‌دهنده ناکافی بودن نظریه‌های مرتبه بالاتر در مورد مسئله آگاهی است. در نتیجه می‌توان گفت این مسئله در مورد این نوع نظریه‌ها در مورد آگاهی به خوبی نشان می‌دهد فرض مبنایی رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور با چالش اساسی روبرو بوده و از این رو استفاده از چنین ایده‌ای نمی‌تواند در تبیین پارادوکس مور به کار گرفته شود.

نقد سوم: استدلال دور و تسلسل

سومین نقدی که می‌توان به رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور وارد دانست باز هم متوجه ایده اصلی این نوع رویکردها یعنی استفاده از نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در تبیین پارادوکس مور است. منتقدان نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی (HO) بر این باورند که این نوع نظریه‌ها در مورد مسئله آگاهی در نهایت منجر به دور و تسلسل در مورد حالات ذهنی می‌شوند و به همین دلیل این رویکردها نمی‌توانند تبیین قابل قبولی برای مسئله آگاهی و به تبع برای پوچی باور آگاهانه به جملات موری ارائه دهند.

نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی آگاهانه بودن یک حالت ذهنی را به واسطه رابطه آن حالت ذهنی با یک حالت ذهنی دیگر در نظر می‌گیرند و این امر در وهله اول مستلزم دور است چه اینکه گویی در اینجا خود مفهومی که قصد تبیین آن را داریم به عنوان یک پیش فرض در نظر گرفته شده است و از این رو نمی‌توان به این شیوه آگاهانه بودن یک حالت ذهنی را تبیین کرد. علاوه بر این، این نظریه‌ها بر اساس ایده اساسی خود یعنی بهره مندی شخص از یک حالت ذهنی مرتبه بالاتر نسبت به یک حالت ذهنی مرتبه اول، دچار تسلسل نیز می‌شوند؛ چه اینکه ادعا می‌شود برای آگاهانه بودن یک حالت ذهنی این حالت ذهنی باید همراه با حالت ذهنی مرتبه دومی باشد و به نحو مشابه می‌توان نتیجه گرفت این حالت

ذهنی نیز برای آگاهانه بودن باید همراه با حالت ذهنی مرتبه سومی باشد و... به این ترتیب در اینجا با زنجیره‌ای از حالات ذهنی مرتبط با یکدیگر مواجه خواهیم شد که این زنجیره‌ی نامتناهی در عمل به تسلسل می‌انجامد. به بیان دیگر، اگر طبق نظر طرفداران نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی حالت ذهنی مرتبه‌ی اول شخص برای بر ساخته شدن به عنوان یک حالت ذهنی آگاهانه نیازمند حالت ذهنی مرتبه‌ی بالاتری باشد آنگاه پرسش مهم این خواهد بود که چه چیزی مقوم این حالت ذهنی مرتبه بالاتر جدید خواهد بود؟ آیا نه این است که این حالت ذهنی نیز طبق تعریف باید ذیل حالت ذهنی مرتبه بالاتر از خود قرار گیرد؟ آیا نه این است که در این صورت باید به زنجیره یا سلسله نامتناهی از حالت‌های ذهنی که هر یک موجب آگاهی بخشی حالت ذهنی مرتبه پایین‌تر از خود می‌شود متعهد شویم؟

در نتیجه باید گفت از آنجایی که شاکله اساسی نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در واقع مستلزم زنجیره نامتناهی از حالت‌های ذهنی می‌شود که در عمل به تسلسل می‌انجامد و ذهن انسان نیز به دلیل ظرفیت محدود خود قدرت دریافت چنین زنجیره نامتناهی از حالات ذهنی را ندارد، بنابراین چنین تعریفی از حالت‌های ذهنی آگاهانه با مشکلات جدی روبرو خواهد بود. بر این اساس به دلیل وجود چنین ضعف‌هایی در این نوع نظریه‌ها استفاده از چنین ایده‌ای برای تبیین پوچی جملات موری عملاً مطلوب نبوده و رویکرد تبیینی طرفداران رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور با چالش اساسی روبرو می‌شود.

نقد چهارم: آگاهی کودکان و حیوانات

چهارمین و آخرین نقدی که می‌توان به رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور وارد دانست به انحصارطلبی نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی باز می‌گردد. منتقدان این نظریه‌ها معتقدند این نوع نظریه‌ها در مورد مسئله آگاهی نظریه‌هایی یک سویه و گزینشی هستند که با پذیرش این ادعا که آگاهانه بودن یک حالت ذهنی منحصر به داشتن یک حالت ذهنی مرتبه بالاتر است، آگاهی را صرفاً به انسان‌های بالغ و بزرگسالی که توانایی پیچیده و سطح بالاتر برخوردار از تفکر مرتبه بالاتر را دارند محدود می‌کند. از این رو پذیرش چنین ادعایی این نتیجه را در بر دارد که کودکان و حیوانات به دلیل فقدان چنین توانایی اساسی نمی‌توانند آگاهی داشته باشند. ادعای منتقدان نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی را می‌توان در قالب استدلال زیر صورتبندی کرد (Gennaro, 2004b):

(۱). اگر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی برقرار باشند آنگاه کودکان و حیوانات اساساً تجربه آگاهانه نخواهد داشت (چرا که کودکان و حیوانات فاقد حالت‌های ذهنی مرتبه بالاتر هستند).

(۲). کودکان و حیوانات تجربه آگاهانه دارند.

در نتیجه: (۳) نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی برقرار نیستند.

بر اساس چنین استدلالی می‌توان نتیجه گرفت که نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد آگاهی برقرار نیستند. در واقع پذیرش مقدمه اول موید این امر است که اولاً بنا به تعریف نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی یک حالت ذهنی تنها زمانی آگاهانه است که شخص دارای حالت ذهنی مرتبه بالاتری نسبت به آن باشد. در ثانی برخورداری از این حالت ذهنی مرتبه بالاتر مستلزم وجود یک توانایی سطح بالاتر شناختی است که بر خلاف انسان‌ها کودکان و حیوانات بنا بر اقتضائات زیستی و شناختی خود فاقد آن هستند. از این‌رو با تصدیق این مقدمه ادعا می‌شود در صورتی که نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی برقرار باشند آنگاه کودکان و حیوانات اساساً نمی‌توانند تجربه آگاهانه داشته باشند. با پذیرش مقدمه دوم تصدیق می‌شود که همانند افراد بزرگسال، کودکان و حیوانات نیز آگاهی داشته یا حداقل در بسیاری از موارد آگاهانه رفتار می‌کنند. بر اساس چنین استدلالی نتیجه می‌شود که نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی از آنجایی که نمی‌توانند آگاهی کودکان و حیوانات را بر طبق الگوی پیشنهادی خود از مفهوم آگاهی تبیین کنند نظریه‌های رضایت‌بخشی در تبیین آگاهی نیستند (مقدمه سوم). بنابراین می‌توان گفت با توجه به چنین انتقادی به نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی این نظریه‌ها نمی‌توانند در تبیین پارادوکس مور و پوچی جملات موری به کار گرفته شوند.

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله ابتدا به معرفی پارادوکس مور و مهم‌ترین ویژگی‌های برسازنده آن پرداخته و دانستیم که رویکردهای تا به حال ارائه شده در مورد این پارادوکس را می‌توان در قالب سه دسته رویکردهای اظهاری، باورمندانه (یا ناظر به باور) و معرفتی تقسیم‌بندی کرد. سپس بیان کردیم که رویکردهای باورمندانه با پذیرش نوعی تقدم تبیینی ادعا می‌کنند با تبیین پوچی باور به جملات موری می‌توان پوچی اظهار جملات موری را نیز به درستی تبیین کرد. علاوه بر این، دانستیم که برخی از این رویکردها با استفاده از نظریه‌های موسوم به نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی بیان می‌کنند که باور آگاهانه به جملات موری غیرعقلانی

است. پس از آن ضمن توضیح نظریه‌های موسوم به نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی و انواع آن به تحلیل نحوه کاربست این نظریه‌ها در مورد جملات موری پرداخته و نشان دادیم چگونه برخی معتقدند باور آگاهانه به جملات موری ممکن نیست. در ادامه بر مبنای چهار نقد استدلال شد که رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور رویکردهای تام و تمامی در مورد این پارادوکس فلسفی نبوده و بر این اساس قادر به ارائه تبیین رضایت‌بخشی در مورد پوچی جملات موری نیستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این تقسیم‌بندی سه‌گانه در مورد رویکردهای ارائه شده در مورد پارادوکس مور را با در نظر داشتن برخی تفاوت‌ها از وحید (vahid 2008) وام گرفته‌ام.
۲. به عنوان مثال رزنتال میان بیان حالات ذهنی و گزارش‌دهی از حالات ذهنی و همچنین ایده آگاه‌بودن از حالات ذهنی ارتباط برقرار می‌کند. او معتقد است در مرحله اول زمانی که کسی به نحو معنادار و به طورصادقانه چیزی را می‌گوید، کنش‌گفتاری او بیانگر تفکری است که او واجد آن است و بنابراین هرگاه شخص به نحو معنادار و به طورصادقانه گزارشی از حالت ذهنی که واجد آن است ارائه دهد، خود همین گزارش، بیانگر تفکری که او از آن برخوردار است خواهد بود. در مرحله بعد باید گفت کنش‌های گفتاری معنادار و صادقانه علاوه بر کارکرد فوق، بیانگر تفکراتی هستند که دارای محتوای گزاره‌ای یکسانی با کنش‌های گفتاری است و بر این اساس هرگاه کسی به نحو معنادار و به طورصادقانه گزارشی از نوع خاصی از حالت ذهنی که واجد آن است ارائه می‌دهد فرد بدین‌وسیله تفکر خود مبنی بر اینکه خودش واجد آن حالت ذهنی است را بیان می‌کند. بر مبنای این استدلال، رزنتال نتیجه می‌گیرد: «توانایی گزارش‌دهی از برخوردار بودن از حالات ذهنی خاص مستلزم توانایی برای بیان فکر مرتبه بالاتری است که فرد واجد آن است. شفافیت در مورد تمایز میان بیان‌کردن و گزارش دادن در مورد حالات ذهنی نشان‌دهنده فکر مرتبه بالاتری است که برای هر نظریه آگاهی لازم است و من از آن دفاع می‌کنم» (Rosenthal, 2005: 55).
۳. بر اساس اصل توزیع باور آگاهانه روی اجزای یک گزاره عطفی؛ فرد با باور آگاهانه به یک گزاره عطفی به اجزای بر سازنده این گزاره نیز باور آگاهانه پیدا می‌کند. به عنوان مثال باور آگاهانه به گزاره عطفی "باران می‌بارد و زمین تر می‌شود" مستلزم باور آگاهانه به گزاره "باران می‌بارد" و همچنین گزاره "زمین تر می‌شود" است.

۴. وحید (vahid, 2008: 150) و ویلیامز (Williams, 2010: 234) نیز به ارائه استدلال‌های مشابه با این استدلال در مورد باور آگاهانه به جملات موری پرداخته‌اند.

کتاب‌نامه

- Armstrong, D. (1981), *What is Consciousness?* In *The Nature of Mind*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Baldwin, T (1990), G.E. Moore. London: Routledge.
- Byrne, A. (1997), 'Some like it HOT: consciousness and higher-order thoughts', *Philosophical Studies*, 2: 103–29.
- Castenda, H. (1963), 'He': A Study in the Logic of Self-Consciousness', *Ratio*, 8: 130–157.
- Chan, T. (2010), 'Moore's Paradox is not Just Another Pragmatic Paradox' *Synthese* 173: 211–29.
- De Almeida, C. (2001), 'What Moore's Paradox is About', *Philosophy and Phenomenological Research*, 62: 33–58.
- De Almeida, C. (2007), 'Moorean Absurdity: An Epistemological Analysis', In M. S. Green and J. N. Williams (eds), *Moore's Paradox: New Essays on Belief, Rationality, and the First Person*, Oxford: Oxford University Press.
- Dretske, F. (1995), *Naturalizing the Mind*. Cambridge, Mass: The MIT Press, Bradford Books.
- Hintikka, J. (1962) *Knowledge and Belief*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Kobes, B. (1995). *Telic Higher-Order Thoughts and Moore's Paradox*. *Philosophical Perspectives*, 9, 291-312
- Kriegel, U. (2004), 'Moore's Paradox and the Structure of Conscious Belief', *Erkenntnis*, 61: 99–121.
- Lycan, W. (1996), *Consciousness and Experience*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Lycan, W. (2004). 'The Superiority of HOP to HOT'. In R. Gennaro ed. *Higher-Order Theories of Consciousness: An Anthology*. Amsterdam: John Benjamins.
- Moore, G. E. (1942), 'A Reply to My Critics', in P. Schilpp (ed.), *The Philosophy of G. E. Moore* (La Salle, Ill.: Open Court), 535–677.
- Moore, G. E. (1944), 'Russell's Theory of Descriptions', in P. Schilpp (ed.), *The Philosophy of Bertrand Russell* (La Salle, Ill.: Open Court) 175–225.
- Moore, G. E. (1993), 'Moore's Paradox', in G. E. Moore, *Selected Writings*, ed. T. Baldwin (London: Routledge).
- Shoemaker, S. (1996), *The First-Person Perspective and Other Essays*, *Cambridge Studies in Philosophy*.
- Sorensen, Roy (1988), *Blindspots* (Oxford: Clarendon Press).
- Gennaro, R. (1993). 'Brute experience and the higher-order thought theory of consciousness', *Philosophical Papers*, 22, 51–69.

- Gennaro, R. 1996. *Consciousness and Self-consciousness: A Defense of the Higher-Order Thought Theory of Consciousness*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Gennaro, R. ed. (2004a). *Higher-Order Theories of Consciousness: An Anthology*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Gennaro, R. (2004b). 'Higher-Order Thoughts, Animal Consciousness, and Misrepresentation: A Reply to Carruthers and Levine'. In R. Gennaro ed. *Higher-Order Theories of Consciousness: An Anthology*. Amsterdam: John Benjamins.
- Gennaro, R. 2005. 'The HOT Theory of Consciousness: Between a Rock and a Hard Place? ', *Journal of Consciousness Studies* 12 (2): 3-21.
- Goldman, A. (1993). 'Consciousness, Folk Psychology and Cognitive Science'. *Consciousness and Cognition* 2: 264-82.
- Rosenthal, D. (1986). 'Two concepts of consciousness'. *Philosophical Studies*, 49, 329–359.
- Rosenthal, D. (1990). *A theory of consciousness, Report No. 40 on MIND and BRAIN, Perspectives in Theoretical Psychology and the Philosophy of Mind (ZiF)*, University of Bielefeld. A version of this paper is reprinted in N. Block, O. Flanagan, & G. Güzeldere (Eds.), *The Nature of Consciousness* (pp. 729–753). Cambridge, MA: MIT Press.
- Rosenthal, D. (1995). 'Moore's Paradox and Consciousness', *Philosophical Perspectives*, Vol. 9, AI, *Connectionism and Philosophical Psychology*, pp. 313-333
- Rosenthal, D. (2004). 'Varieties of Higher-Order Theory'. In R. Gennaro ed. *Higher-Order Theories of Consciousness: An Anthology*. Philadelphia and Amsterdam: John Benjamins.
- Rosenthal, D. (2005). *Consciousness and Mind*. New York: Oxford University Press.
- Seager, W. (2004). 'A Cold Look at HOT Theory', In R. Gennaro ed. *Higher-Order Theories of Consciousness: An Anthology*. Amsterdam: John Benjamins.
- Tye, M. (1995). *Ten problems of consciousness*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Vahid, H. (2008) 'Radical Interpretation and Moore's Paradox', *Theoria*, 74(2): 146–163.
- Williams, J.N. (1979), 'Moore's Paradox—One or Two?', *Analysis*, 39:121-40.
- Williams, J. N. (2006) 'Moore's Paradoxes and Conscious Belief', *Philosophical Studies*, 127(3), 383–414.
- Williams, J. N. (2010) 'Moore's Paradox, Defective Interpretation, Justified Belief and Conscious Belief.' *Theoria* 76: 211–48.
- Wittgenstein, L. (1953) *Philosophical Investigations*. Oxford: Blackwell.